

درباره فیلم فول مانتی

کمپانی سینمایی فاکس سرچ لایت پیکچرز تقریباً از ماه ژانویه بود که در جشنواره فیلم ساندنس فعالیت‌های خود را برای فیلم فول مانتی، کمدی بریتانیایی خود آغاز کرد. فیلم در بخش سینمای جهان به نمایش درآمد و داستان ۵ مرد بیکاری را روایت می‌کند که برای به دست آوردن پول گروهی را تشکیل می‌دهند. لیندلی لو رئیس کمپانی فاکس سرچ لایت می‌گوید: «می‌خواستیم فیلمی را بسازیم که همه حین صرف صبحانه از آن یاد کنند و از معنای نام آن the full Monty پیرسند. آنها فکر می‌کردند حضور در جشنواره ساندنس زمینه را برای تبلیغات جهانی استودیو در پاییز مهیا خواهد کرد.»

حال با گذشت هفت ماه کمپانی فوق بر این باور است که دانه‌های کاشته شده در تبلیغات ساندنس به بار نشسته است. از ۱۲ اگوست این فیلم در نیویورک، لس‌آنجلس و سان‌فرانسیسکو به نمایش درآمد، و قرار است طی ماه‌های آینده در بوستون، فیلادلفیا، واشنگتن، شیکاگو، سان‌دیوگو و سیاتل پخش شود و سپس به طور وسیع در سراسر کشور نمایش داده شود. تا کنون فروش این فیلم به رقم جالب ۱۷۶/۵۸۵ میلیون دلار رسیده که به طور میانگین در هر بار پخش آن ۲۹/۴۳۱ دلار را بدست آورده است.

دیوید دنیرستین معاون ارشد بازاریابی کمپانی فاکس سرچ لایت می‌گوید: واقعاً نمی‌خواستیم این فیلم را یک کمدی رکیک بدانند. نه بازیگر معروفی داشتیم و نه شخصیت سرشناسی. به هر حال منتقدان داستان آن را گیرا و جذاب دیدند یعنی نسبت به مایکلی موضوع آن جالبتر و ملموس‌تر بود.

پیش از اولین اکران محدود فیلم، دنیرستین در نیویورک و لس‌آنجلس در جلساتی تحت عنوان دوشنبه‌ها با موتنی به نمایش محدود و مقدماتی این فیلم پرداخت تا زمینه را برای واکنش مطلوب مردم آماده سازد و کمپانی فاکس را تشویق نمود تا در حد توان خود نمایش فیلم را محدود نموده و حداقل برای سه هفته از اکران سراسری آن جلوگیری نماید.

کمدی انگلیسی چهار عروسی و یک تشیع جنازه با همین شیوه و سیاست توانست در آمریکای شمالی به یک فروش عالی دست یابد. دنیرستین می‌گوید: نظر سنجی‌های انجام شده نشان می‌دهد که تماشاگران بالقوه ما بسیارند. از ۱۸ ساله‌ها گرفته تا ۵۴ ساله‌ها همگی واکنش مثبتی داشته‌اند. البته ما هم سن خاصی را در نظر نگرفتیم هر چند که به خوبی می‌دانیم اکثریت تماشاگران را افراد ۲۵ تا ۴۵ ساله تشکیل می‌دهند، و طبقاً این فیلم از آن دست کمدیهایی نخواهد بود که مورد علاقه نوجوانان کم سن و سال قرار بگیرد.

از همان آغاز کار کمپانی فوق تصمیم گرفت تا به عنوان فیلم تأکید ورزد نه اینکه خود را در ورای آن پنهان سازد و یا اینکه بخواهد آنرا تغییر دهد. the full monty اصطلاحی است که از فیلمارشل مونتگمری فرمانده نیروهای متفقین گرفته شده است. وی در طول جنگ دوم جهانی در هر جائیکه حضور داشت همواره یک صبحانه کامل و تمام عیار انگلیسی را طلب می‌کرد. نام این فیلم نیز به نمایش کامل و بی‌پروای گروه دلالت دارد.

کمپانی فاکس سرچ لایت در یک اقدام تبلیغاتی در کنار مقالات مطبوعات و ژورنال‌های از اصطلاحهای انگلیسی، استعاره‌ها و ابهام‌های به کار رفته در فیلم همچون کلمات Lunchbox و double glazing و دیگر کلماتی از این دست را منتشر نمود. دنیرستین با تکذیب این مطلب که تماشاگران آمریکای شمالی در فهم لهجه غلیظ شفیلدی بازیگران فیلم و اصطلاحهای عامیانه آن به زیرنویسی و توضیح آنها احتیاج دارند می‌گوید: «تنها ده دقیقه طول می‌کشد تا بفهمید چه خبر است.»

□ حسین تقی‌پور

سینمای انگلستان طی سالهای اخیر شاهد درخشش و موفقیت‌های بسیاری بوده است. از فیلم «چهار عروسی و یک تشیع جنازه» گرفته تا به امروز که «فول مانتی» در اوج این روند قرار دارد.

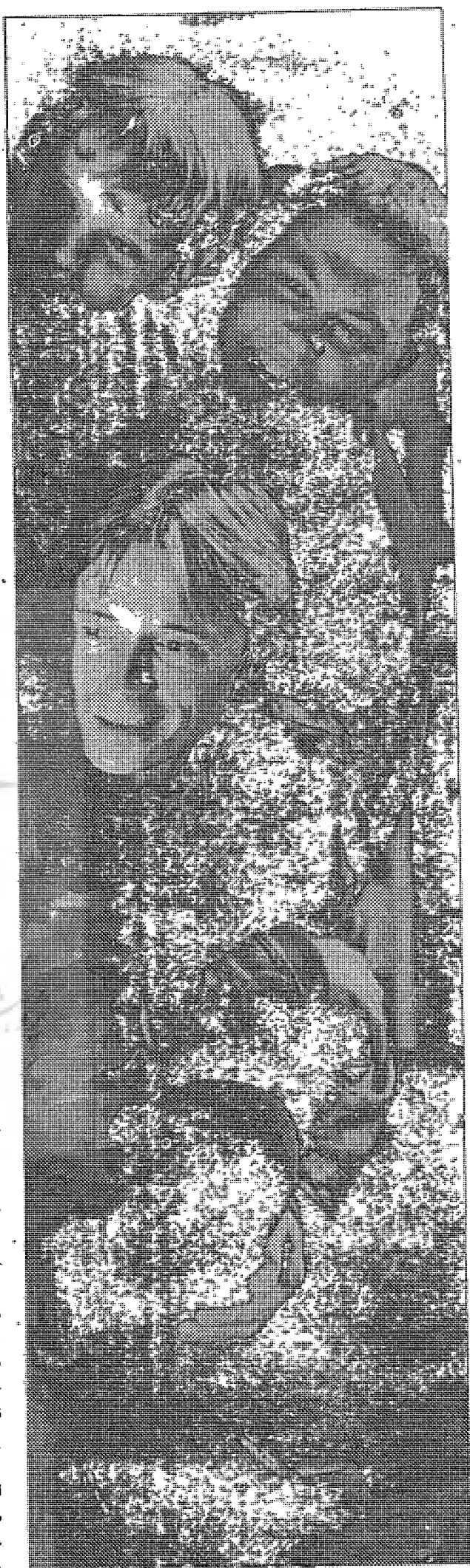
فول مانتی The Full Monty

کارگردان: پیت کاتانو - نویسنده فیلمنامه: سیمون بیسوفروی - تدوین: دیوید فریمان - نیک مور - موسیقی: آن دودی - بازیگران: رابرت کارلایل، تام ویلکینسون، مارت ادی، لسنلی شارپ، امیلی ووف، استیو هویسون، پل باربر
پهنه‌کننده: اوبرتو ناسولینی برای کمپانی فاکس سرچ لایت - محصول انگلستان و آمریکا ۱۹۹۷ به مدت ۹۱ دقیقه.

فیلم محبوب و پربیننده پیت کاتانو موفقیت بی‌سابقه‌ای را در طول این روزها بدست آورده است. شاید دورنمای پرداختن به یک گروه از جوانان بی‌کار - و البته بدترکیب - شفیلدی که با اعمال ناخوشایند خود سعی می‌کنند پولی بدست آورده و از این راه گذران زندگی کنند، به گونه‌ای ناخوشایند تصویری برمخاطره باشد ولی همین داستان در دست کارگردان توانایی چون کاتانو به یک کمدی ارزشمند انگلیسی تبدیل می‌شود که شوخ‌طبعی‌ها را با ایده‌های جالب اجتماعی و سیاسی درهم می‌آمیزد. رابرت کارلایل در نمایش تأثیرگذار خود (که بلافاصله تصویر قطار بازی، دنی بویل را به هم می‌ریزد) پس از رویارویی غیرمنتظره با نمایش چیپن دیل برنامه پول‌ساز خود را به هم می‌بافد.

هرچند که نمی‌توان آنها را مردان خوش قد و قامت نام نهاد ولی اعضای چاق و لاغر گروه امیدوارند تا با ترکیب مقداری جسارت و یک برنامه خاص و یک شبه اما کامل (درست مثل عنوان آن) مردم را بفریبند به هر حال قبل از همه این جوانان باید پیش از آن که زنان و دوستانشان از نقشه آنان سر در آورند، بر این مطلب واقف باشند که چگونه رقص و برنامه خود را انجام دهند.

قطار بازی ثابت کرد که در کسب موفقیت جهانی لهجه‌های منطقه‌ای نمی‌توانند مانع عمده‌ای محسوب شوند تنها مساله این است که آیا کمپانی فاکس سرچ لایت می‌تواند در جذب تماشاگران اولیه موفق باشد و حرف خود را بزند. □



کارگردان: نیل جوردن - نویسندگان: فیلمنامه، نیل جوردن و پاتریک مک کیب بر اساس سنوولی آر ب مک کیب - مدیر فیلمبرداری: آدریان بدلی - تدوین: تونی لایسون - موسیقی: النوت گلدنثال - بازیگران: استفان ریا (دا برادی)، فلویا شناو (خانم توجت)، رامون ویز (فرانسیس بردی)، آلن بویل (جو برسل) - محصول آمریکا ۱۹۹۷ به مدت ۱۱۰ دقیقه

شهر کارن در ایرلند، اوایل دهه ۶۰ میلادی. فرانسی برادی پسر ۱۲ ساله‌ای است که همراه با پدر الکلی و مادر روانی خود زندگی می‌کند. او بیشتر اوقات خود را با دوستش جو می‌گذراند. آزار و ریشخندهای فرانسی و جو نسبت به همکلاسیشان فیلیپ نوگنت نازاحتی او و خشم مادرش را موجب گردیده و طی مشاجره‌ای مادر فیلیپ خانواده برادی را خوک می‌نامد. مادر فرانسی دچار بحران روانی شده و راهی آسایشگاه می‌شود، پس از بازگشت، پدر فرانسی مادر او را کتک می‌زند و فرانسی به دوبلین می‌گریزد. هنگامی که از دوبلین بازمی‌گردد، در می‌یابد که در غیاب او مادرش خودکشی کرده و همه او را مقصر می‌دانند چرا که معتقدند قلب مادرش را شکسته است. فرانسی به منزل نوگنت می‌رود و برای انتقام در خانه مدفوع کرده و در همان حال غافلگیر می‌گردد. او را برای مدتی به یک دبیرستان تربیتی می‌فرستند، جایی که در آن پدران روحانی سختگیر کودکان را به انجام کارهای سخت بدنی وامی‌دارند. در آنجا فرانسی دچار توهمات و تصوراتی از مریم مقدس می‌شود. پس از اینکه توسط یکی از کشیوها مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد آزاد می‌گردد.

پیش از بازگشت او به خانه، پدرش بر اثر ابتلا به بیماری سل مرده و جو نیز با فیلیپ نوگنت دوست شده است. فرانسی در کشتارگاه شغلی بدست می‌آورد و توهمات و تصورات او از مریم باکره، بر اثر بحران موشکی کوبا با رویاهای دیگری از بمب اتمی و موجودات فضایی مخلوط می‌شود. او که طرد شده و سخت نامتعادل است بخاطر تنفر شدید از خانم نوگنت او را با آلت مخصوص کشتارگاه به قتل رسانده، تمام خانه را با خون آغشته کرده و جسدش را نیز تکه تکه می‌کند.

پس از طی یک دوران گریز، فرانسی شناسایی و دستگیر شده و در یک تیمارستان محبوس می‌گردد. سالها بعد هنگام رهایی، او یک تصور نهائی از مریم باکره را داراست.

فیلم با نیرویی فزاینده و سرعت انتقال زیاد بین کم‌دی و تراژدی حرکت می‌کند، بین خنده و وحشت، و تلویحاً بیانگر شور و جدیتی است که در نقطه نظرات یک پسر بچه نسبت به شهر کوچکش در ایرلند در سالهای دهه ۶۰ وجود دارد. نیروی محرکه فیلم سرعت عمل، سرزندگی و نشاط صرف یک پسر بچه است که رویاهایش هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد. او در ظاهر عاشق هرج و مرجی است که در واکنش نسبت به بلایایی که بی‌وقفه بر سرش نازل می‌شود ایجاد می‌کند. او یک پسر بچه عادی و در عین حال یک بیمار روانی است. آیا او همانند تمامی پسر بچه‌ها نیست؟ فیلم ما را به منطق وی که بر پایه احساس و ناشی از موقعیت اوست وارد می‌کند، تا نقطه‌ای که ظرفیت کودکانه او تکمیل شده و وارد مرحله روان‌پریشی می‌گردد.

ما با فرانسی احساس همدردی می‌کنیم، می‌بینیم که چگونه دنیای وی احساساتی را نسبت به او در دیگران بوجود می‌آورد، و هر چند درکش این احساسات او را به سمت جنایتی هولناک سوق می‌دهد، حتی زمانی که سناطور قصابی را برای قطعه قطعه کردن جسد برمی‌دارد ما طرف او هستیم، گوئی با او شریک جرم هستیم. آیا مسخره نیست؟



فیلم بر اساس رمان پاتریک مک کیب ساخته شده و متن فیلم را خود او همراه با کارگردان فیلم نیل جوردن بازنویسی کرده‌اند. (خود مک کیب نیز در صحنه‌ای از فیلم ظاهر می‌گردد). همه چیز در فیلم دقیق و حساب شده است، انتقال هر واقعه و پیشبرد آن به سمت هنر نمایش و بازیگری، نیروی فزاینده و ریتم غیرقابل پیش‌بینی فیلم، از آن اثری کارا بوجود آورد است. همینطور است موسیقی مداوم و پر قدرت فیلم در کنار رئالیسم ساده و جادویی توهمات و تصورات فرانسی. بخشی از تأثیر عمیق فیلم نیز ناشی از نقش کلمات است که در واقع دنیای درونی فرانسی را شکل می‌دهد، جردن از فزونی کلمات نمی‌هراسد، گوئی او از هیچ چیز واهمه ندارد.

در کنار تمامی اینها، کارگردان، مجموعه‌ای از نقش‌آفرینی‌های عالی را بوجود آورده است. استفان ریا در نقش پدر فرانسی، فیوناشا در نقش خانم نوگنت و علی‌الخصوص آمون اوون در نقش فرانسی که در طیفی وسیع از نقش یک پسر بچه وحشی به قالب شخصی که آنقدر رنج و عذاب کشیده که نه تنها قادر به ارتکاب جنایت می‌باشد بلکه قادر است تا از انجام آن لذت نیز ببرد حرکت می‌کند، و حتی شگفت‌آور اینکه می‌تواند جان سالم نیز بدر برد، این یعنی ایفاگری نقش‌های کاملاً متفاوت.

موزیک فیلم، ترکیبی از آوازهای دسته‌جمعی، نوای ترمپت و نوای ارکستر، زیبا و خیره‌کننده و یکپارچه با ساختار فیلم می‌باشد. پویایی و قدرت این برانگیزاننده است و گوئی انسان را به رقص می‌آورد. شاگرد قصاب سرعت سرسام‌آورش را یکنواخت حفظ می‌کند. همچون افسانه‌های پرازی‌های متوقف ناشدنی فرانسی. این فیلم همچون تیغ تیز و بدون تردید بهترین اثر نیل جوردن می‌باشد. C

□ لسانی دیک
مترجم: احسان موقر
از مجله سایت‌اندساوند

خشونت فیلم وحشتناک و در عین حال غیرواقعی است و احساسات حاکم بر آن را دگرگون می‌کند، همه اینها بشدت هیجان‌برانگیز است. در حالیکه فیلم در ابتدا یک فیلم هنری ایرلندی بنظر می‌رسد در پایان به چیزی کاملاً متفاوت بدل می‌شود. چیزی که به آسانی در دسته‌بندی خاصی نمی‌گنجد. یک فیلم فوق‌العاده.

مادر فرانسی یک دیوانه است، یک دیوانه افسرده. هنگامی که وی مادرش را در آشپزخانه می‌یابد در حالیکه یک صندلی را بر روی میز قرار داده و قصد دارد خود را بدار بیاویزد همه آنچه که او می‌تواند بگوید اینست که: فرانسی تو هرگز من را رها نخواهی کرد، مگر نه؟

پدر او تمام روز را مشروب مینوشد، هر روز، و در غیاب فرانسی مادرش را کتک می‌زند. در این حال فرانسی با دوستش جو سرگرم است. بازیهای آنها اکثراً پس‌مانده‌ای از فیلمهای اکشن سینمایی و تلویزیونی است، کاپوی و سرخپوست و یا گانگسترها. و همینها نیز بوسیله قدرت بمب اتمی و تهدید بحران موشکی کوبا مغشوش می‌شوند. فرانسی با هر مانعی با یک شوخی روبرو می‌شود و برغم

همه چیز می‌خندد. این همبستگی محکم وی و جو است که او را حفظ کرده و زندگی تیره او والدینش را رنگ و جلالتی می‌بخشد. دو پسر یک کودک اعیان را آزار می‌دهند و هنگامی که مجموعه کتابهای او را می‌زدند، تراژدی فرانس شروع می‌شود. خانم نوگنت، غضبناک در برابر خانه فرانس به خروش می‌آید تا فریاد بزند که همه آنها مانند خوک زندگی می‌کنند این امر مقدمه‌ای برای بروز یک سری رویاهای عجیب در ذهن فرانس می‌شود، خوکها، ابر قارچی حاصل از انفجار بمب اتمی و مریم مقدس ظاهر و ناپدید و دوباره ظاهر می‌شوند و بحرانهای شدید و شدیدتر، خانم نوگنت را به مورد اصلی در میان مشکلات او تبدیل می‌کند.

مرکز ثقل فیلم محبت فرانسی به جو و احساس غربت او در غم روزهای خوشی است که با یکدیگر بسر می‌برند. شکاف بین آنها گسترش می‌یابد در حالی که جو منکر دیوانگی فرانسی است، این همچون سرنوشت فرانسی غم‌انگیز است.



آمیستاد

کارگردان: استیون اسپیلبرگ - نویسنده فیلمنامه: دیوید فریزر و پیتر جاکوبسون - تدوین: مایکل کتان - موسیقی: جان ویلناتز - بازیگران: مورگان فریمن (تئودور) - نایجل هاوتورن (مار تین وان برون) - آنتونی هانکینز (جان کوئیس آدامز) - متیو مک کوناکی (راجر بالدوین) - دایمون هون سو (سینک پیر) - دیوید نی میر (آنا کویس) - محصول آمریکا ۱۹۹۷ به مدت ۱۵۴ دقیقه

کوبا، سال ۱۸۳۹

۵۳ برده آفریقایی، پس از به زنجیر کشیده شدن، به کشتی اسپانیایی آمیستاد انتقال می‌یابند. آنها با کشتن کارکنان کشتی، آن را به تصرف خود درمی‌آورند و به رهبری سینکپی بیه معروف به سینک خواستار بازگشت به آفریقا می‌شوند اما سکاندار کشتی آن را به سمت ساحل شمالی آمریکا هدایت می‌کند. پس از دو ماه آمیستاد توسط یک افسر نیروی دریایی آمریکا متوقف می‌شود و آفریقایی‌ها در نیوهیون زندانی و منتظر محاکمه خود به جرم ارتکاب به قتل می‌شوند. صاحبان کشتی و بازماندگان و خاندان سلطنتی اسپانیا هر کدام به صورت جداگانه ادعای مالکیت کشتی را می‌کنند.

به دنبال موضوع آفریقایی‌ها و به سرپرستی دو نفر از مخالفان برده‌داری، تئودور جادسون و تاپن، یک وکیل جوان به نام راجر بالدوین استخدام می‌شود. بالدوین در تلاش برای برقراری ارتباط با سینک به مدارکی دست می‌یابد که نشان می‌دهد آفریقایی‌ها به طور غیرقانونی و با تکورا، کشتی بردگان پرتوریکویی، به هاوانا آورده شده‌اند.

هنگامی که این موضوعات به گوش پریزدنت ون برن می‌رسد، از اینکه یک شخص مخالف برده‌داری باعث خدشه‌دار شدن موقعیت اجتماعی او بین طرفداران برده‌فروشی در ایالت‌های شمالی شود، به شدت خشمگین می‌شود.

بالدوین و جادسون توسط یک رابط از سرگذشت سینک و داستان جنبش‌هایش در سیرالئون، دستگیریش در قلعه نظامی بردگان واقع در لومپوکر و عبور همراه با سینک هستند که بدلیل تخلف و اغماض مورد اتهام هستند چرا که این اغماض و کوتاهی (هرچند سودی نداشت) باعث تجارت اقتصادی بردگان می‌شود.

اسپیلبرگ، هرچند این شخصیت پیچیده را می‌شناسد اما این توفیق را بدست می‌آورد که یکتواختی داستان را کنترل کند. اتفاقات درون کشتی، مباحثات درون دادگاه، جشنهای ریاست جمهوری به صحنه‌هایی از خیابانهای تزئین شده و ملودرام سیاه‌چالهای کم نور زندان، همه و همه، فقط عقیده شخصی اسپیلبرگ را توجیه می‌کند و به توفیق سینک را به عنوان یک جنبش بزرگ ارج می‌نهد. نماهای نزدیک از این ترکیب‌ها شباهت بسیاری به موجود شگفت‌انگیز داستان پارک ژوراسیک دارد که با ناخن‌های بیرون آمده به دنبال آزادی و نشانه‌ای از یک دوزان است که حال به وضع عادی خود بازگشته.

وحشت از اتلانتا توسط کشتی تکورا، آگاه می‌شوند. قصد کشتی هم توسط یک افسر نیروی دریایی انگلیسی لایید می‌شود و قاضی کالین آنها را آزاد می‌کند اما این شادی طولی نمی‌کشد و با تقاضای دادرسی مجدد ون برن به دادگاه عالی، این خوشحالی پایان می‌یابد. بالدوین و جادسون با ناامیدی نزد رئیس جمهور سابق، جان کوئیس آدامز می‌روند و موافقت او را برای پشتیبانی از آفریقایی‌ها جلب می‌کنند. آدامز نیز با ارایه یک درخواست مدلل به دادگاه، آفریقایی‌ها را آزاد می‌کند سینک در پایان این آزمایش سخت دو ساله، مقدمات یک سفر دریایی به کشورش را فراهم می‌کند.

اسپیلبرگ، به دلیل اینکه تمایلی به فراموش شدن آمیستاد یا این مدارک مستدل نداشت، خود را درگیر موضوعات پیچیده‌ای می‌کند. چنانچه داستان کشتی آمیستاد تعابیر ضد و نقیضی خلق می‌کند از نقطه نظر اهمیت موضوع، بر روی محاکمه متمرکز گردیده که نهایتاً متهم تیره می‌شود. اما این روند باعث بوجود آمدن یک سری از جنگهای داخلی به دلیل نسخ‌برده‌داری می‌شود. در واقع آمیستاد یک کشتی برده‌داری بود که افراد آزاد را جا به جا می‌کرد. هرچه که باشد داستان آمیستاد آن چنان که آدامز در صحبت‌هایش با متقاضیان حقوق آفریقایی‌ها می‌گوید: «بفهمیدید که آنها چه شخصیتی داشته‌اند نه اینکه چه نامی». یک داستان جنایی پر رمز و راز است. برای اینکه دریابیم چرا افراد کشتی آمیستاد کشته شدند باید از کسانی که آنها را به قتل رسانده‌اند چشم‌پوشیم. منطقی است که سیرالئون و در بین مردمان تبلیر (منبد) شروع کنیم و اینکه رهبر بردگان، سینک، از طرف چه کسی دستگیر شد. در حالیکه اسپیلبرگ برای درک احساسی موضوع از الگوی داستانهای جنایی کلاسیک استفاده می‌کند ابتدا موضوع را با کشته‌شدگان کشتی آمیستاد شروع می‌کند و سپس آن را به سمت دادگاه عالی سوق می‌دهد و آنها را متوجه یک موضوع قدیمی کشف شده می‌کند. این ترکیب، به صورت طعنه‌آمیز به ماکمک می‌کند که سینک را بهتر بشناسیم. در تمام فیلم به جز در قسمتی که از هیچ‌چاسرمنشاً نگرفته، وی انسانی است با استعدادی خارق‌العاده، همراه با قدرت، هوش و سادگی کلام. نمونه واقعی یک رهبر مادرزاد. او یک غیرآمریکایی است که برای رسیدن به حقوقی که برای آزادی یک فرد آمریکایی در نظر گرفته شده، تلاش می‌کند. برای رسیدن به این هدف یک راه حل جنایی پیدا می‌کند اما در واقع این بشاکی و مدافع

چنانچه مشخصه کارهای اسپیلبرگ است، برخوردها نورها و صدای رعد و برق، علایم هشدار دهنده مرگ کاپیتان کشتی که با یک ضربه شمشیر به کف کشتی دوخته شده، همه جکایت از این دارند که یک شورش عظیم در راه است. اسپیلبرگ بی توجه به این موضوع که این پیروزی از آن اوست یا دیگران و با نشان دادن قهرمان‌ها در یک سفر دریایی جنگی، آفریقایی‌ها را در برابر ستارگان سرگردان فیلم قرار می‌دهد و موضوع را درست به هنگامی که در

اولین محل ورود به خشکی با یک دوچرخه سوار روبه‌رو می‌شوند به صورت طنز درآورده سپس به عنوان یک تراژدی رموز همزمان با دستگیری سینک در زمانی در حال پایان است، ناگهان موضوع آشکار می‌شود، یک حادثه شگفت‌آور تماشاگران را در بهت و حیرت فرو می‌برد. آنچه که بعداً اتفاق می‌افتد به صورت تعجب‌آوری نمایش داده می‌شود. اعمال غیرعادی اسپیلبرگ در فیلم امپراتوری خورشید در اینجا وکیل‌های ملیس و دیپلمات‌هایی تبدیل شده که با ملایمت اما به شوخی و طنز و به هر شکلی از قدرت، خواه ملکه ایزابلا دو ساله، خواه یک افسر انگلیسی که با رازداری خود در ارتباط با نشانی سینک، آن را نمایان می‌کند چرا که هر شخص دیگری با خشم و غضب و عکس‌العملی متفاوت با این موضوع روبه‌رو می‌شود. این حرکت‌ها با طنز و ظاهری خوش، شکلی از جامعه را ترسیم می‌کند که خصوصیات مشخص ندارد.

تنها با جمع‌آوری سرگرمی‌های آفریقایی‌ها در یک محیط روستایی (سربازهای تازه کار ارتش منظم اسپیلبرگ که معصومانه محاصره شده‌اند و با پیچیده‌تر شدن موقعیت‌شان برای رسیدن به توافق خواهان لباسهای زیبایی می‌شوند)، آفریقایی‌ها می‌توانند به دست گرفتن سرنوشت زندگی‌شان امیدوار باشند، برخلاف این زمینه سینک در امنیت و با صبوری دایمون هانسن و به صورت متقاعدکننده‌ای به عنوان نمونه‌ای واقعی از عقل و تعادل پدیدار می‌شود.

پذیرفتن این عقاید توسط برسیکلی، نقش جان کوئیس آدامز به عنوان مدافع که توسط آنتونی هانکینز با آن نگاه‌های نافذ و لحن کلام موثر، همگی یک بار دیگر باعث سرزتش آمیستاد می‌شود و این ادعا که آنچه در حال حاضر هستیم همان است که در گذشته بوده‌ایم و همچنین درخواستی که باعث تعجب قضات کهنسال دادگاه عالی می‌شود.

برخلاف زشتی و متوالی بودن موضوعاتی چون کشف داستان مسیح درباره آفریقایی‌ها و تلاش‌های بی‌وقفه قضات برای قضاوت، اسپیلبرگ این مضمونها را به شکلی غیرکلیشه‌ای و صیقلی در کنار هم قرار می‌دهد و برای مشخص شدن آن در پایان، با همه مشکلات و وجه تجاری فیلمش را از تجمع بیهوده و اختلافات پاک می‌کند. از کارهای جالب توجه بعدی این است که ون برن رئیس مهاجر فضل را بازتخته می‌کند، خود را از شر اتحادیه اتلانتا در ۱۸۶۴ - در یک صحنه از جنگ - خلاص می‌کند. قلعه شیطانی لومپورا در یک چشم‌انداز سریع ویران می‌سازد و در انتها سینک را در حال بازگشت به کشور ناپیوده شده و خانواده از دست رفته‌اش طی دوران برده‌داری، نشان می‌دهد. داستان جنگ سینک برای عدالت به گونه‌ای بی‌رحمانه در حاشیه آورده شده و واضح است که باید چنان با این موضوع برخورد کنیم که به اجدادمان و دندانهای شیر و از اینها گذشته به زیرنویس‌ها توجه نماییم.

* دندان شیر، نوعی طلسم است که آفریقایی‌ها به آن اعتقاد دارند که با آویزان کردن آن به گردن خود الطاف خداوند شامل حالشان خواهد شد. O

□ فیلیپ استریک
ترجمه: افروز نیک‌نژاد
مآخذ سایت اند ساوند



وکیل مدافع شیطان

The Devil's Advocate

کارگردان: بیلور هکفورد - نویسنندگان فیلمنامه: جوناتان لیکین، توبی گیلروی، بر اساس داستانی نوشته اندرو تایدنمن، فیلمساز - آندری بارنیکوویاک - موسیقی: جیمز نیوتون هوارد - بازیگران: کاترین بور (کوبی لوماکس)، آلن باجینو (جان میلتون)، کارلایز ترون (مری آن لوماکس)، جنری جونز (ادی بارزون)، کریک لی نلسون (الکساندر کالین)، جودیت ابوی (مادر لوماکس)، ماکالی فیلیس (کریستابلا) - محصول آمریکا سال ۱۹۹۷

وکیل مدافعی به نام کدین لوماکس از یک مجرم متهم به تجاوز به نام گیتز دفاع می‌کند. لوماکس به حمام می‌رود و در آنجا با وجدان خود کلنجار می‌رود، سپس به دادگاه بازمی‌گردد و دعوی را می‌برد. زمانی که لوماکس توسط یک شرکت حقوقی نیویورکی قدرتمند که تحت ریاست جان میلتون اداره می‌شود به کار فرا خوانده می‌شود، مادرش به او هشدار می‌دهد که به آنجا نرود. بدون در نظر گرفتن عواقب آن، او به همراه همسرش مری آن، به مانهاتن می‌آید. لوماکس مجذوب یکی از همکارانش به نام کریستابلا می‌شود. توهمات لوماکس و مری آن شروع می‌شود. یکی از بزرگترین وکلای مؤسسه، الکساندر کالین، متهم به چندین فقره قتل است، میلتون، این پرونده را به لوماکس واگذار می‌کند. با توجه به گرفتاری فزاینده لوماکس، او وقت کمی برای مری آن دارد، کسی که تنهایی و افسردگی‌اش رو به افزایش است، ولی او پیشنهاد میلتون راه در خصوص کنار گذاشتن پرونده را رد می‌کند. لوماکس، کالین را از مجازات رهایی می‌بخشد گرچه احتمالاً او مجرم است. مری آن به شکل ناباورانه‌ای ادعا می‌کند که میلتون به او تجاوز کرده است. لوماکس، مری آن را به یک بیمارستان روانپزشکی می‌فرستد، مری آن در آنجا خودکشی می‌کند. مادر لوماکس فاش می‌کند که میلتون پدر لوماکس است. لوماکس با میلتون روبرو می‌شود، کسی که شیطان مجسم است. او از لوماکس درخواست می‌کند که در کسب و کار خانوادگی با خواهر ناتنی خود، کریستابلا همکاری کند، کسی که فرزند او را همچون یک ضد مسیح بدنیا خواهد آورد. لوماکس نیز با هفت تیر خود را می‌کشد. ناگهان لوماکس خود را در گذشته می‌یابد، در حمام

دادگاه فلوریدا، در جایی که همه چیز را از آنجا شروع کرد. او اعلام می‌کند که قادر به دفاع کردن از گیتز نیست. در راه خروج از دادگاه، او با یک گزارشگر وارد گفتگو می‌شود. گزارشگری که حالت اخلاقی او تحسین می‌کند و قول می‌دهد تحلیلی مختصر و مفید که او را به یک ستاره مبدل می‌کند را بنویسد، وقتی لوماکس موافقت کرده و آنجا را ترک می‌کند، گزارشگر به میلتون تبدیل می‌شود.

یک زوج جوان در یک بلوک آپارتمان واقع در پارک مرکزی که ستایشگران شیطان در آن مسکن گزیده‌اند، تغییر مکان می‌دهند. از سوی مرد خواهان کسب موفقیت و جایگاه اجتماعی است در صورتی که همسرش با تغییر آرایش دچار افسردگی و بحران روحی شده و به این باور می‌رسد که با شیطان رابطه جنسی داشته است.

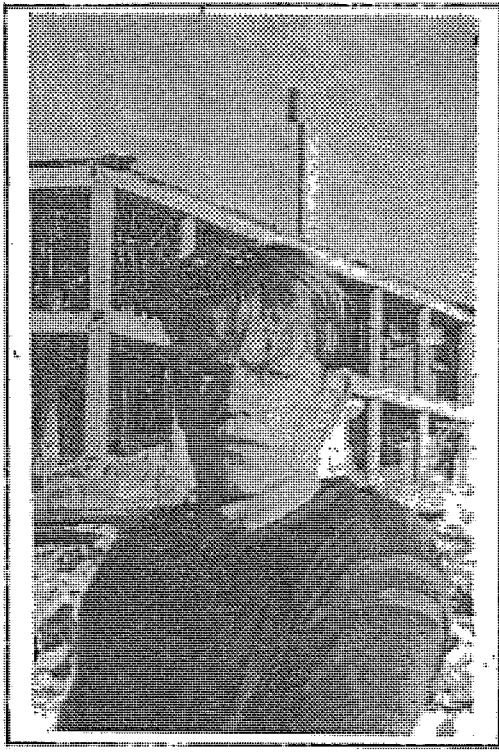
توفیق رون پولانسکی در فیلم بچه زُزمری (۱۹۸۶) بود که این خط داستانی را در سطح یک رئالیسم روانکاوانه بوجود آورد. سه دهه بعد تیلور هکفورد دقیقاً آن را همچون یک پانتومیم به نمایش درمی‌آورد. حتی به شکلی کمتر تشدیدکننده، تمرکز بر روی شخصیت مرد انتخاب می‌کند، کسی که واقعاً وکیل مدافع شیطان است. همچنین در مورد زن، با وجود شایسته‌ترین تلاش‌های کارلایز ترون در نقش مری آن، او آزاد گذاشته شده است تا رنگهای دیوار آپارتمان را برگزیند و در رویا شیطان را ملاقات کند - یک سکانس بسیار ناخوشایند، و دقیق که به طور غیرطبیعی به یک وحشت حقیقی بدل می‌شود. سپس هنگامی که او مری آن دیگر احتیاج به نقشه و طرحی ندارد، به شکلی ناگهانی گلوی خود را می‌شکافد.

سازنده فیلم یک افسر و یک آقا و مستند چاک بری به نام درودا دوردا رقص راک اندرول، هکفورد با اقتباس از کتاب استفاد لینگ در سال ۱۹۹۵ و با نام دولورس کلیبورن، ترس و زنان جالب را آشکار می‌سازد. وکیل مدافع شیطان نشان می‌دهد که او هم اکنون از آن مسائل صرف‌نظر کرده است، با وجود اینکه مجدداً به نویسنده فیلم پیشین‌اش، توفی گیلروی پیوسته است (یکی از دو نویسنده معتبر در اینجا).

هکفورد، در حقیقت به فیلمهای ترسناک باور ندارد. بدینی بی‌پایان در حاشیه فیلم موج می‌زند و به نحوی زیرکانه شکل می‌یابد فیلمنامه با کنایات وابسته به کتاب مقدس بازی می‌کند، برای مثال صحنه‌ای که میلتون، لوماکس را به بالای کوه بلندی می‌برد تا او را دچار وسوسه کند (کیانوریوز قبلاً نقش بودا را بازی کرده بود حالا چرا مسیح نه؟) اما مسیحیت در اینجا با یک کلسای جنوبی که پر از خوانندگان انجیل است نشان داده می‌شود و کتاب مقدس لوماکس، مادر را می‌ترساند مادر او کسی است که نیویورک را همچون بابل تقبیح می‌کند. مکان اقامت شیاطین خلاصه این‌که فیلم دقیقاً همانند یک کاریکاتور از خوی شیطانی است. هیچ نوع حسی از این که خوب واقعاً خوب، یا بد واقعاً بد است وجود ندارد.

تنها دلیلی را که برای دیدن این فیلم می‌توان در نظر گرفت، مشاهده آل پاچینو در نقش شیطان است. مثل این که برای جبران نبود لطافت، در دنی براسکو ظاهر می‌شود. پاچینو اجازه می‌دهد تمام اطوارها و اخلاق‌های شخصی او رها باشند - خنده زشت، زبان شبیه مار که بین لبهایش پس و پیش می‌رود - و حتی در تقلید به فرانک سیناترا می‌رسد. هکفورد جزئیات را بیرون می‌آورد و عواقب بعدی آن را به ما نشان می‌دهد. او همدردی برای شیطان را کمی فراتر می‌برد. O.

□ جان وارتان
سایت اند ساند
ترجمه: خسرو محمودی



ویل هان تینگ خوب

کارگردان: کناسین ون سنت - نویسنندگان فیلمنامه: مت دیسمن، بن افلک - تدوین: بیترو اسکالیا - موسیقی: دتی المن
بازیگران: رابین ویلینامر (شون مگگوئیر)، مت دیسمن (ویل هان تینگ)، بن افلک (جاک)، استلان اسکسار اسکارد (پروفسور جردن لیمبو)، مینی درانیور (اسکی لری) - محصول آمریکا ۱۹۹۷ بدمدت ۱۲۶ دقیقه.

ویل هانتینگ، جوانی که در دانشگاه ام‌آی‌تی به سرایداری اشتغال دارد و اوقات فراغت خود را در بارها به نوشیدن با دوستانش می‌پردازد شبی بر روی تخته‌سیاهی در دانشگاه با یک مسئله ریاضی روبرو شده و بدون ذکر نامی از خود با خطی بسیار بد به آن پاسخ صحیح می‌دهد. این ماجرا به یک سری وقایع و در نهایت به زدوخوردی می‌انجامد که به محکومیت زندان برای ویل منجر می‌گردد. خوشبختانه پروفسور لیبر که خود طراح مسئله مذکور می‌باشد او را بعنوان نایب‌های که مسئله را حل کرده است شناسایی نموده و قاضی را قانع می‌کند تا مشروط بر اینکه ویل با کمک وی به مطالعه پرداخته و نیز مشاوره و درمان روانی دریافت دارد، محکومیت او را به حالت تعلیق درمی‌آورد.

دوست ویل چای، در بار با دانشجویی بنام اسکای لری گرم گفتگو می‌شود اما قبل از هرگونه پیشرفت در جهت آشنایی بیشتر این گفتگو توسط شخصی مغرور و از خودراضی قطع می‌گردد، این شخص که اکنون در زمره بهترین دانشجویان می‌باشد کسی نیست بجز ویل. آن دو (ویل و اسکای لری) قرار ملاقاتی را ترتیب می‌دهند ارتباطی را آغاز می‌کنند. پس از یک سری جلسات درمانی ناموفق ویل موافقت می‌کند تا با روانشناسی بنام شون مگگوئیر دیدار کند. در خلال یک سری درگیری‌های هیجان‌انگیز و در شرایطی که مگگوئیر به ویل فشار می‌آورد تا او را به صحبت در مورد سوءرفتار و خشونت که در دوران کودکی توسط پدرخوانده‌اش بروی تحمیل شده است وادار نماید، ویل درمی‌یابد که خود مگگوئیر از هنگام مرگ همسرش از افسردگی و ناراحتی روحی رنج می‌برد.

هنگامی که ویل کوشش پروفسور لمبورا که در صدد است تا شغلی برای او بیابد بی‌اثر می‌گذارد، پروفسور رودروی مگگوئیر قرار می‌گیرد، دو مرد بر سر عاقبت ویل

به مبارزه می‌پردازند، ویل با اسکان‌لر به مشاجره می‌پردازد و او نیز جهت مطالعه و تحصیل بیشتر راهی کالیفرنیا می‌شود.

سرانجام چاک، ویل را ترغیب می‌کند تا شغلی بیابد که در آن مغزش را بکار بیندازد و ویل نیز چنین می‌کند، اما پس از مدت کوتاهی آن شغل را رها می‌کند تا به جستجوی اسکای‌لر بپردازد.

در پایان فیلم در حالیکه اتومبیل ویل در افق ناپدید می‌گردد چنین می‌نماید که نایغه جوان نه در جستجوی دوستش، بلکه جهت قدم‌گذشتن در راهی برای تبدیل شدن به یک قهرمان بزرگ شطرنج به حرکت درآمده است. البته اینچنین پیروزی اندیشه بر احساس قابل تصور نیست، اما کارگردان (گاس ون سنت) این توانایی را داراست تا حداقل برای مدتی بیننده را بر این امکان قانع کند و این جالب توجه است. با توجه به روند داستان، در چگونگی برخورد یک پسر ۲۰ ساله و بی‌سرپرست با سوءرفتارها در کودکی و همچنین توانایی فوق‌العاده‌اش در ریاضی، ویل هانتینگ خوب، در بین تمامی فیلم‌های پیشین ون سنت دارای بیشترین و قویترین خط فکری می‌باشد.

در داستان فیلم شخصیتها محور بوده و فیلم می‌تواند پراحساس باشد، و البته نه فقط بخاطر بازیگری گزنده و عجیب و اغلب توأم با شوخی هنرپیشگان، نویسنندگان داستان، قهرمانی دوست‌داشتنی و کارگرمآب با مغز و عضلاتی هماهنگ و البته قوی خلق کرده‌اند. گاهی ویل یادآور یک دائرةالمعارف متحرک است و در عین حال به هیچ وجه بی‌عرضه و بی‌دست‌وپا نیست.

در ایفای رویای خودجوش پیروز شدن در تمامی مبارزات و پاسخگویی بر تمامی مسائل دیمون (ویل هانتینگ) و افلک (چاک) در نقش‌هایشان اشتیاقی بر آرمانگرایی را به منته‌ظهور می‌رسانند.

در صحنه‌ای از فیلم، ویل یک دانشجوی متکبر هاروارد را با استفاده از حافظه خارق‌العاده‌اش خرد می‌کند و موفق می‌شود تحسین زنی را که رقیبش بدنبال اوست برانگیزد. در حالی که ادب شدن آن دانشجو به حد کافی لذتبخش بنظر می‌رسد، در صحنه بعدی ویل با نشان دادن اینکه تا چه حد آسان توانسته است شماره تلفن آن زن را بگیرد با لذتی ناخوشایند او را در برابر دوستانش شرمزده می‌کند.

مت دیمون بعنوان چهره‌ای جدید و سرشار از غرور جوانی، خود را بعنوان بازیگری جذاب و قوی، در نقش، که تغییر حالات سریع از خشم و خشونت تا بی‌تفاوتی و از لودگی تا رنجش و آزرده‌گی را می‌طلبد مطرح می‌نماید. بن‌افلک و مینی درایور (در نقش اسکای‌لر) در ایفای شخصیت‌هایی خنثی توانا هستند در حالیکه استلان استارسگارد بظاهر مکار، نقش غیرعادی پروفیسور لیمبیو جاه‌طلب و بلندپرواز را که راهنما و معلم خصوصی ویل می‌باشد بخوبی ایفا می‌نماید. اما بی‌تردید در میان بازیگران نقش‌های مکمل، بیشترین پیروزی و تجلیل به رابین ویلیامز بازبگر نقش مک‌گسوئیر تعلق می‌گیرد. آرامش و خویشتن‌داری ویلیامز و پرهیز او از عادات و شیوه‌های معمول و مورد توجهش به نقش او عمق و اعتباری ویژه می‌بخشد.

همچون آثار قبلی ون سنت، ویل هانتینگ خوب نیز بر اساس شخصیتی بیگانه با محیط شکل گرفته است، اما در حالیکه آن آثار، با حساسیتی قوام یافته مبین شور زندگی در میان مردم عادی خیابانها هستند، در این فیلم ون سنت لحن صریح‌تری برای ترسیم نمای کلی قلمروهای ذهنی متفاوت شخصیت‌هایی را اتخاذ می‌کند، که از لحاظ اجتماعی در یک طبقه نمی‌گنجد. دانشگاہیان و محیط آنها، آرام و بدون هیچ هویت و ویژگی خاصی می‌باشد در حالیکه بارها و پیاده‌روهای پریهاموی بوستون واجد نوعی طبیعت‌گرایی خام و در سازگاری با نیرو و شوق و شور صیقل نیافته ساکنان آن می‌باشند. در این مکانها گونه‌ای انرژی وجود دارد که هر زمان می‌تواند به مزاح و بذله‌گویی و یا خشونت بدل شود.

ون سنت با هوشمندی نماها و تصاویر را بر قیاسی خوشایند بین خرد و احساس متمایل کرده، و واقع‌گرایی شخصی و صداقت را دارای یک ریشه و صف می‌نماید.

چنین بنظر می‌رسد که در جنگی نفسانی که میان دوست دختر و نزدیکترین دوست‌پسر ویل بعنوان دو راهنمای او درگیر است و کارگردان بنحوی کنایه‌آمیز بر آن اشاره دارد، هر کس ذره‌ای از وجود ویل را طلب می‌کند و در این میان پروفیسور لیمبیو شیفته نیز مستثنی نیست. این پروفیسور زن صفت ممکن است که در ظاهر روابطی با زنان داشته باشد، اما ارتباط عمیق و واقعی او با معاونش، جوانی بنام تام می‌باشد. زمانی که ویل حق او را غصب می‌کند، ون سنت ارتباط ظاهری و حضوری آنها (ویل و پروفیسور) را توسط نمائی کوتاه از تام رنگ و جلا می‌بخشد. نمائی که در آن تام با حالت تسلیم و در حالیکه مریض بازو را بدور ویل حلقه می‌زند آن دو را می‌نگرد در حقیقت در جریان کندوکاو در روابط پچه‌گانه ویل با دوستان مذکر و مؤنثش، کارگردان این امکان که شخصیت بیگانه با محیط اسکای‌لر باشد را مطرح می‌کند.

با وجود تمامی اینها فیلم از نیمه به بعد به سمت ثبات و استحکامی زیبا متمایل می‌شود. تضادها محدود و ارتباطات بهسازی شده، و در سایه تعلیمات گروه درمانی احساس بر عقل غلبه می‌کند. از آنجایی که هالیوود و تماشاگران به عشق توأم با احساسات لطیف معتقد هستند، این باوری است که ویل نیز میبایستی در سایه آن زندگی کند.

□ لیس اسپینسر
مترجم: احسان موقر
از مجله سایت اندساوند



«محرمانه لس آنجلس»

L.A Confidential

کارگردان: کوین هسسون - فیلمنامه: ک. هسسون - بازیگران: هلگ لند (بر اساس کتابی از جیمز رابینز) - فیلمبرداران: دانی اسپینوتی - تدوین: پیترو هوسین - موسیقی: جری گلداسمیت - کارگردان هنری: هینری زابین - ادب و ال: بازیگران: کوین اسپینسر، راسل کروو، گای پیرس، کیم بسینگر، دنی دویتو.

راز حل نشدنی

نوشته: یروس استایلیر

این فیلم برداشتی است از کتاب جیمز رابینز که ماجرای آن طی دهه پنجاه می‌گذرد و به فعالیت‌های تبهکارانه‌ای که پس از جنگ جهانی دوم در لس آنجلس رخ داده است می‌پردازد.

شبی دیرهنگام در لس آنجلس تعدادی تبهکار با ورود به کافه‌ای، کشتار دسته‌جمعی به راه می‌اندازند و این سوژه‌ای است برای به تصویر کشیدن برخورد دستگاه پلیس لس آنجلس با این واقعه و رقابت بین دو پلیس که هر یک سعی دارند سریع‌تر از دیگری به نتیجه برسند.

راسل کروو و گای پیرس دو پلیسی هستند که با یکدیگر به رقابت می‌پردازند و در کنار این افراد مجموعه‌ای

از ستارگان معروف به ایفای نقش پرداخته‌اند: کوین اسپینسر به نقش کارگاه مشهوری که در حرفه خودش بیشتر به شهرت خود می‌اندیشد تا وظایفش، دنی دویتو به نقش سردبیر یک روزنامه که سرترسی دارد و کیم بسینگر که بخاطر بازی در این فیلم موفق به دریافت جایزه اسکار بهترین هنرپیشه زن نقش مکمل گردید.

فساد و تباهی در تشکیلات پلیس لس آنجلس و بی‌کفایتی دولت در نظارت به مسائل تبهکاران محوری است که کر تیس هسنسون به عنوان کارگردان و یکی از فیلمنامه‌نویسان اثر سعی در به تصویر کشاندن آن داشته است ولی در این فیلم رازی حل نشده گنجانده شده، گویا آن را بر عهده تماشاگر گذاشته‌اند. این فیلم در ۹ رشته نامزد دریافت اسکار گردیده بود که به هنگام اهدای جوایز تنها موفق به دریافت دو اسکار گردید. کمپانی وارنر امید این را داشت که این فیلم در مراسم اسکار جوایز را درو کند و بتواند زیان خود را در اکران، بواسطه جوایز جبران نماید و برای این کار تبلیغات وسیعی نیز انجام دادند: از قبیل نصب تابلوهای عظیم فیلم در کنار بیش از سیصد تالار تئاتر معروف در لس آنجلس

باری آردون رئیس بخش توزیع فیلم کمپانی برادران وارنر و فردی که نظر بر این داشت این فیلم معمائی موفق نخواهد بود، می‌گوید: «این فیلم فقط مجموعه‌ای است از قشرهای گوناگون انسانها که در زندگی عادی روزانه به چشم می‌خورند. البته در ساخت این فیلم موافق بودیم و هنوز هم بر این عقیده هستیم.»

هسنسون کارگردان فیلم و نامزد دریافت اسکار برای همین رشته مشکل اصلی فروش فیلم را همزمانی نمایش آن را با آثار پر زد و خورد هالیوودی دانست. وی همچنین معتقد است که تأثیر فیلم او بیشتر بواسطه نیروهای پلیس، دزدها، و قهرمانانش می‌باشد و به غیر آنها هیچ چیز دیگری در فیلم نیست و به این دلیل در بین آثار خوب کم‌فروش قرار گرفته است. از حرف‌های او چنین استنباط می‌شود که محرمانه لس آنجلس در زمان نمایش خود به زحمت و به بیانی روان‌تر به زور توانسته فروشی داشته باشد.

فیلم بخشی از حادثه یا واقعه‌ای را باز می‌نمایاند که فشرده و با قدرت بیان شده است. از کشتار گروهی گرفته تا تشکیلات مافیائی‌وار، همگی در روند درست پرداخته شده است. این فیلم از نوع سینمای گنگستری است که با دقت عمل و با شیوه‌ای نوجوانانه ساخته شده؛ آنچه که بیشتر در محرمانه لس آنجلس توجه همگان را به خود جلب می‌کند؛

نه محتوای آشکار و ظاهری آن مانند ایده‌های مربوط به مفاهیم خیر و شر و مسئولیت پلیس در مقابل عمل انجام شده، بلکه شیوه تفهیرگونه این مسائلی بر پرده سینما است؛ هر تصویر به صورت کل یک تمامیت ترتیب داده و همگی نقش واحدی دارند.

بهترین قسمت فیلم، شیوه ایجاد اوج‌های هیجان‌آور

است و این اوج‌ها همیشه با افزایش نیروی اولیه در شخصیت‌ها تقارن دارد. محرمانه لس آنجلس فیلمی با نماهای فراوان بوده و تأکید بر اجزای خودبه‌خود بر تعداد نماها افزوده است اما اگر دقت کنیم نمایی با وضعیت مشابه یا تکراری در فیلم وجود ندارد. انتخاب زاویه وقوع نما باعث می‌شود که فضاهای داخلی و بیرونی را پررمز و راز و ملتهب بباییم و در این روند نورهای موضعی این هیجان نهفته را تشدید می‌کنند. صداگذاری فیلم عرصه دیگری برای نمایش قدرت درونی فیلم است، صداهای زمینه در بسیاری از صحنه همان قدر انتزاعی اند که تصاویر به هر حال این فیلم تجربه‌ای سحرگونه و فراگیر در گونه فیلم نوآر می‌باشد. پرداختن به مسائلی چون جنایات‌های فجیع، روابط انحرافی، ناهنجاری‌های اجتماعی و ... تماماً بیانگر تأثیرپذیری هنسون از فیلمسازان نوآر معاصر است. هر چند این فیلم به شکل آگاهانه، به سختی می‌تواند تماشاگر را کاملاً راضی کند ولی به حد کافی تأثیرگذار و تکان‌دهنده می‌باشد.

به هر حال ساختار روایی فیلم به علاوه لحظه‌های به یادماندنی و تأثیرگذار از نمایش درگیری‌های افراد سبب شده تا محرمانه لس آنجلس از مرز یک فیلم سپاسی و گنگستری فراتر رفته و بدل به اثری شود که دیدن آن در هر زمان و شرایطی تجربه‌ای دلچسب خواهد بود. O

مترجم: احمد ساعتچیان
لس آنجلس تایمز

لس آنجلس، اوایل دهه پنجاه

فرمانده پلیس، دادلی اسمیت از جاه‌طلبی دستیارش گروهی اد اکسلی سخن می‌گوید و اینکه او چگونه به موقعیت فعلی خود دست یافته است.

وی بدون هیچ گونه ریسکی، قبل از آنکه مجرمان و تبهکاران در دادگاه امکان آزادی یابند، آنان را به قتل می‌رساند.

همان شب، افسران باد وایت، جک وینسنس و دیک استنسلند، یکی از گنگسترهای مکزیکی تحت نظر پلیس را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند. اکسلی سعی می‌کند از شروع درگیری جلوگیری کند و سپس بر ضد آنها شهادت می‌دهد و با دشمنی آنان مواجه می‌شود. وایت و وینسنس به محل دیگری منتقل می‌شوند و استنسلند اخراج می‌شود و اکسلی کارآگاه می‌شود. استنسلند به همراه پنج تن از دوستانش طی یک سرقت مسلحانه خونین در کافه نایت اوول کشته می‌شوند.

اکسلی، سه فروشنده سیاه‌پوست مواد مخدر را که متهم به تجاوز و دزدی هستند با موفقیت به پای طناب اعدام می‌کشانند. اما آنها موفق به فرار می‌شوند و سرانجام اکسلی در یک درگیری هر سه نفر را می‌کشد. برای این کار به اکسل مدال شجاعت اهداء می‌گردد.

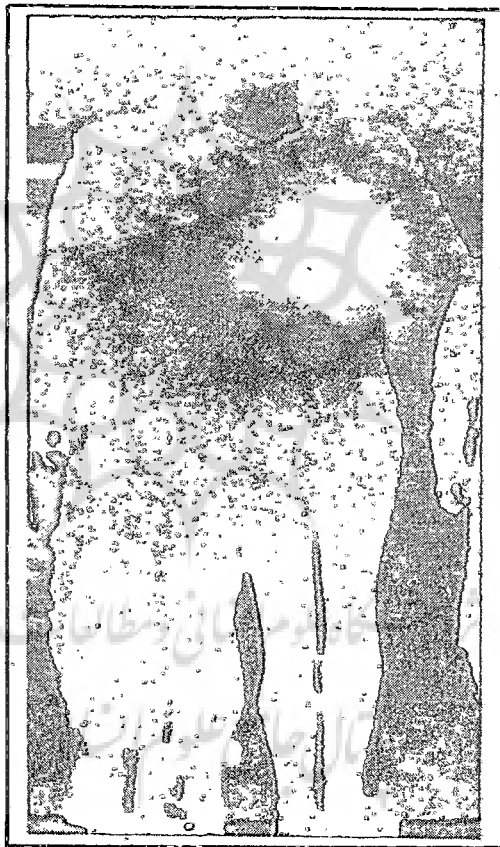
در این میان، وایت پرونده یکی از قربانیان کشتار نایت اوول به نام سوزان لفرتس را مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دهد و درمی‌یابد او برای میلیونری مرموز به نام پیرس پاچت کار می‌کند. وایت فعالیت‌های پاچت را زیر نظر می‌گیرد و با یکی از کارکنان او به نام لین براکن رابطه برقرار می‌کند.

اکسلی به گناهکار بودن متهمان نایت اوول شک می‌کند و سوتر نیز اعتراف می‌کند مدارک ارایه شده او بر علیه آنها جعلی است. پس از موفقیت وینسنس در کمک به اکسلی برای یافتن قاتلان حقیقی، استنسلند سوءظن خود را نسبت به اسمیت آشکار می‌سازد، و اما با شلیک گلوله او کشته می‌شود. اکسلی به دلیل بدگمانی به وایت، براکن را ملاقات می‌کند و به روابط او و وایت پایان می‌دهد. هنگامی که اسمیت تصادفاً این موقعیت را برای وایت بوجود می‌آورد تا عکس‌های اکسلی و براکن را ببیند، وایت

به راکسلی حمله‌ور می‌شود. اما اکسلی، وایت را قانع می‌کند که اسمیت دشمن مشترک آنها است اسمیت به همراه پاچت سعی می‌کند که کنترل گروه تبهکاران و آدمکشان را به دست گیرد و این مصادف با زمانی است که رئیس گنگسترها، میکی کوهن در زندان است.

اکسلی و وایت به مثل فرا خوانده می‌شوند و مورد هجوم پلیس‌ها قرار می‌گیرند. اسمیت به وایت شلیک می‌کند و در صدد کشتن اکسلی است که وایت مجروح شده با چاقوی خود اسمیت را مجروح می‌کند. اکسلی با درک این موضوع که هرگز نمی‌تواند ثابت کند که اسمیت قاتل واقعی بوده و کسی است که کشتار نایت اوول به او محول شده بود (به عنوان بهانه‌ای برای کشتن استنسلند پس از انجام یک معامله هروئین) از پشت به اسمیت شلیک می‌کند. برای این کار اسمیت به عنوان قهرمانی که حین انجام وظیفه‌اش کشته شده مورد تقدیر قرار گرفته و دومین مدال شجاعت خود را دریافت می‌کند. هر چند که دیگر زنده نخواهد بود که به آن افتخار کند. وایت و بارکن لس آنجلس را ترک می‌کنند و به آریزونا می‌روند. O

✻ خسرو محمودی



اغلب تلاش‌هایی که برای فشرده کردن یک کتاب پرفروش ۵۰۰ صفحه‌ای در فیلمی دو ساعته انجام می‌شود به شکلی نامیدانه به طرح‌های انبوهی که دارای شخصیت‌های شماتیک می‌باشند منتج می‌شود. حتی منصفانه برخورد کردن با محرمانه لس آنجلس حیمز الروی ممکن است عملی ترس‌برانگیز بنظر رسد. برای شروع باید گفت که کتاب، انحصاراً قسمتی است (قسمت سوم) از کوارتت بزرگ الروی، کتابی که راز تاریخی لس آنجلس را با رجوع کردن به شخصیت‌ها و موضوعات مربوط به این شهر طی دو دهه ۴۰ و ۶۰ دنبال می‌کند به علاوه ۵۰۰ صفحه کتاب الروی شبیه به هزاران شخصیت دیگری است که او در یک خلاصه‌نویسی هیجان‌آور، و انباشته از اطلاعات، بر روی کاغذ آورده است.

بنابراین کار بزرگ کرتیس هنسون به عنوان کارگردان و همکار نویسنده‌اش برایان هلگ‌لند (کسی که تئوری

توطئه را نوشته است) انتخاب شخصیت‌ها، وقایع و البته گفتگوهای قوی و تنظیم دوباره آنها به گونه‌ای تأثیرگذارتر بوده است. حذف شخصیت پرستون اکسلی به فیلمنامه کمک بسیاری کرده است، او بر پسرش اد و شهر کاملاً تسلط دارد. این مسئله باعث می‌شود که دادلی اسمیت با قدرت بیشتری به انتقام فکر کند و در حقیقت این اسمیت است که سر صحبت را با اکسلی باز می‌کند و در کتاب روی اشتیاق او در گمراه کردن شاهدین، پوشاندن صحنه جنایت، گرفتن اعتراف از افراد مظنون، شلیک به جنایتکاران و ... تأکید بسیاری شده است. همچنین به تحقیقات اد اشاره می‌شود که باعث نابودی پرستون می‌گردد و این در حالی است که اسمیت همچنان به جنایات خود ادامه می‌دهد در انتها فیلم، هنگامی که اکسلی با تحقیر اسمیت را شکست می‌دهد به تفاوت نگاه الروی و زوج هنسون و هلگ‌لند پی می‌بریم و اینکه پرده‌تخت الروی بسیار موقتر از آن دو به نظر می‌رسد.

کرتیس هنسون در اقتباس از کتاب الروی به سه شخصیت برجسته و متضاد با یکدیگر علاقه نشان می‌دهد: اکسلی که تحت کنترل است، وینسنس بی‌اراده و وایت عصی. شیوه تحقیقات آنها نیز متفاوت است و با نزدیک شدن به پایان فیلم، گسترش می‌یابد.

یا سپس از الروی باید گفت که محرمانه لس آنجلس مملو از شخصیت‌های درجه دوم اما درخشان است و می‌توان به سیدها جنس یا الترویتچل اشاره کرده که باشکوه و مهیج از کار درآمده‌اند.

یک متخصص تریلر، کار پیشین هنسون را به دلیل تأکید غیرنمایشی از مُد افتاده‌ای که بر روی شخصیت‌ها و طرح‌های بی‌عیب و نقص کار شده است مورد توجه قرار داده است. در اینجا او از عهده غلبه بر لحن وحشیانه خام ولی بی‌نظیر الروی برمی‌آید، اما (با تشکر از کار درخشان دانسته اسپیونتی فیلمبردار و تصنیف موسیقی جری گلداسمیت که نظیر محله چینی‌ها است) کار یکنواخت و ظریفتر از کتاب درآمده است.

به هر حال، خصیصه واقعی هنسون در تعیین نقش بازیگران است. در گذشته او به گونه‌ای باور نکردنی مجدداً راب‌لاو را در نقش نابغه‌ای شریر (در فیلم ناچیز شمرده شده، تأثیر بد) و ربکا دومورنی در نقش پرستاری روانی (در فیلم دستی که گهواره را می‌جنباند) و مریل استریپ نقش یک شیرزن جنگجو (در فیلم رودخانه وحشی) کشف کرده است.

مطمئناً هیچ شخص دیگری در هالیوود دو فرد متقابل یکدیگر یعنی راسل کرو و گساری پیرس هنرپیشه فیلم ماجراهای پریشیلا، ملکه صحرا را برای بازی در نقش وایت و اکسلی انتخاب نمی‌کرد، اما هر دوی آنها به شکل ترس‌آوری راهنمایی شده‌اند، در همان زمان جیمز کرامول، کشاورز مهربان فیلم بیب مانند اما اسمیت مرگبار، دقیق است. بیشتر بازیگران قرار دادی‌ترند اما بوضوح نقش‌هایشان مورد پسند واقع شده است. کوین اسپیسی و دنی دویتو تسکینی زودگذر اما بسیار بدگمان را در نقش پلیس و نویسنده ستون روزنامه بدست آورده‌اند، آنها کسانی هستند که با اشخاص نامدار ورشکست شده هم‌کار می‌کنند.

در حقیقت، با وجود لیست سردکشتار، تجاوز و خیانت فیلم، و حتی بدون خفیف ساختن آنها، محرمانه لس آنجلس در هیبت یک فیلم زنده و طعنه‌آمیز راهبری می‌شود، با تشکر از شوخ طبعی بزرگ الروی (از یک نقطه نقطه‌نظر، یک آسیب‌شناس کج خلق، یک وسیله نشر افکار را تحت عنوان «فترت هفته» توضیح می‌دهد) و تأثیرات روح‌دهنده هانسون و هلگ‌لند، حداقل در زمانی که اکسلی، لاناترتر واقعی را اشتباه می‌گیرد یعنی وکیل میکی کوهن (همچنین یک نمایش تاریخی)، برای یکی از ستارگان سینمای پاچت که شبیه روسپیان است. O

□ جان راتال